

شکل‌گیری رهبری در جنبش‌های توده‌ای و انقلابی

پل متیک (۱۹۰۴ - ۱۹۸۱) از نظریه پردازان گرایش کمونیسم شورایی، در بررسی انقلاب ۱۹۰۵ روسیه و نقش جنبش خودانگیخته در برپایی شوراهای انقلابی و با اتکا به این رویداد تاریخی در سخن لئون تروتسکی می‌نویسد:

"... در نخستین انقلاب قرن بیستم، این توده‌ی کارگران سازمان نیافته بود که خصلت انقلاب را رقم زد و شکل نوین سازمانی خودش را در ظهور خودانگیخته‌ی شوراهای روسی، یا سوویت‌ها، در سال ۱۹۰۵ از دل تعدادی اعتصاب و نیازهاشان برای کمیته‌های عمل و نمایندگی، برای برخورد با صنایعی که متأثر [از اعتصاب] شده بودند و نیز برخورد با مقامات رسمی بیرون آمد. اعتصابات به این معنا خودانگیخته بودند که از سوی سازمان‌های سیاسی یا اتحادیه‌های کارگران فراخوانده نشده بودند، بلکه توسط کارگران سازمان نیافته‌ای به وقوع پیوست بودند که انتخاب دیگری نداشتند جز این که به محل کار خویش به مثابه‌ی تخته پرش و محور تلاش‌های سازمانی‌شان بنگرند. در روسیه آن زمان سازمان‌های سیاسی هنوز نفوذی بر توده‌ی کارگران نداشتند، و اتحادیه‌های کارگری تنها در شکل جنینی موجود بودند. تروتسکی نوشت: " سوویت‌ها تحقق نیازی عینی برای سازمانی بود که بدون داشتن سنت، اتوریته دارد و می‌تواند یک مرتبه صدها هزار کارگر را دربرگیرد. سازمانی که، از این گذشته، می‌تواند تمام گرایش‌های انقلابی درون پرولتاریا را متحد کند، هم ابتکار دارد و هم خود-کنترلی، و آن چه اساسی است این است که می‌تواند در عرض ۲۴ ساعت به وجود بیاید..." [در حالی که] " احزاب سازمان‌هایی خارجی درون پرولتاریا بودند، سوویت‌ها سازمان‌های خود پرولتاریا بودند. " (پل متیک: کنترل کارگری، برگردان وحید تقوی، منبع: سایت کاوشگر)

مفهوم رهبری، سازمان، خودآگاهی، کنشگری در پرتو شرایط پرتب و تاب و انقلابی، زمانی که شوراهای کارگری و توده‌ای به عنوان کالبد و سازمان طبیعی و خودچوش مبارزه طبقاتی در مقیاسی گسترده پدیدار می‌شوند چگونه تحول می‌یابند و پراتیک می‌شوند، و چرا این مفهوم پردازی ضروری است؟

در جنبش خودانگیخته، توده‌ای و رادیکال، شکل‌گیری رهبری از بنیان‌های زیر مایه می‌گیرد:

۱ - مبارزه طبقاتی: در کلی‌ترین، اساسی‌ترین و پایه‌ای‌ترین امر در شکل‌گیری رهبری در جنبش توده‌ای، به ویژه در شرایط خیزش و جنب و جوش انقلابی و تعیین‌کننده، درجه تحول و توسعه کمی و کیفی طبقات اجتماعی، اهمیت مطلق و نسبی هر یک از این طبقات در ساختار اقتصادی - اجتماعی، و لذا سطح رشد قوای مولده - شامل نیروهای مستقیم تولید یعنی نیروی کار به علاوه ابزار تولید و تکنولوژی حاضر در جامعه - و عواملی که به این سطح از توسعه تاریخی مربوط می‌گردند و در سازوکار و فرآیندهای عینی و ذهنی طبقات و آن چه که سپس به شکل آگاهی و بیداری طبقاتی بروز پیدا می‌کند، نقش درجه اول دارد.

مبارزه‌ی طبقاتی به عنوان اساسی‌ترین فرآیندی که مناسبات میان طبقات اجتماعی را تنظیم و به پیش می‌برد، در چنین بستر و زمینه‌ای جریان دارد.

انگلس در پیش‌گفتار بر چاپ آلمانی هجدهم برومر مارکس به این مسأله این گونه اشاره می‌کند:

" مارکس بود که نخستین بار قانون تازه‌ای را کشف کرد مبنی بر این که همه‌ی نیروهای تاریخی، اعم از این که در صحنه‌ی سیاسی رخ داده باشند، یا مذهبی، یا فلسفی، یا در هر حوزه‌ی ایدئولوژیکی دیگر، در واقع چیزی جز بیان کم و بیش روشن نبردهای طبقاتی نیستند؛ قانونی که به موجب آن، هستی طبقات اجتماعی و در نتیجه برخورد آن‌ها با یکدیگر، به نوبه‌ی خود وابسته به درجه‌ی توسعه‌ی اقتصادی، یعنی شیوه‌ی تولید و مبادله است که چگونگی این یکی، خود به اولی [یعنی شیوه تولید] بستگی دارد." (هجدهم برومر لویی بناپارت، ترجمه باقر پرهام ص ۹)

۲ - افق سیاسی که توده‌ها در طول جنبش به سمت آن کشیده می‌شوند و در گسترده‌ترین شعارهای مطالباتی بزرگ‌ترین بخش‌های جنبش منعکس می‌گردد.

این افق سیاسی به طور کلی می‌تواند راست روانه، رفرمیستی، جرح و تعدیل نظام موجود، تعویض شخصیت‌ها و تغییر و تصویب برخی قوانین و مقررات باشد. لیبرالیسم سیاسی و اقتصادی و به طور کلی ابقای نظام استثماری و کارمزدی منتجه‌ی این رویکرد است. در این حال رهبران اساساً لیبرال و مدافع سرمایه داران و ملاکان - در یک طیف‌بندی معین - مورد اعتماد و رجوع توده‌ها قرار می‌گیرند. توده‌ها به این دسته از احزاب و رهبران اقبال عمومی نشان می‌دهند. این وضعیت نشانه‌ی روشنی بر این حقیقت است که جامعه به طور کلی به راست چرخیده است.

یک افق سیاسی چپ از سوی توده‌ها و طبقه‌ی کارگر، که به طور رادیکال بر ساختارها، مجموعه قوانین و مناسبات حقوقی، سلسله مراتب قدرت و ساختار آن می‌خروشد و خواست تغییرات دموکراتیک و ریشه‌ای و حتی انقلابی در سراسر جامعه را دارند و مهم‌تر این‌که رژیم سیاسی را با همه‌ی کاربه‌دست‌هایش و نیز نهادها و ارگان‌های غیرمسئول و نامردمی و غیرانتخابی آن را هدف قرار می‌دهد، لاجرم به یک رهبری رادیکال، چپ و دگرگون‌ساز و سوسیالیست و یا دموکراتیسم انقلابی، سمت‌گیری می‌کند. این وضعیت نشانه‌ی آشکار بر این حقیقت است که جامعه به طور کلی به چپ گراییده است.

اما برآمد این افق‌ها اتفاقی نیستند و فقط در شرایط تاریخی معینی امکان پدیداری و ظهور را دارند.

سخن مارکس در این باره چنین است:

" آدمیان هستند که تاریخ خود را می‌سازند ولی نه آن گونه که دلشان می‌خواهد، یا در شرایطی که خود انتخاب کرده باشند؛ بلکه در شرایط داده شده‌ای که میراث گذشته است و خود آنان به طور مستقیم با آن درگیرند. بار سنت همه نسل‌های گذشته با تمامی وزن خود بر مغز زندگان سنگینی می‌کند؛ و حتی هنگامی که این زندگان گویی بر آن می‌شوند تا وجود خود و چیزها را به نحوی انقلابی دگرگون کنند، و چیزی یکسره نو بیافرینند، درست در همین دوره‌های بحران انقلابی است که با ترس و لرز از ارواح گذشته مدد می‌طلبند؛ نام‌هایشان را به عاریت می‌گیرند و شعارها و لباس‌هایشان را، تا در این ظاهر آراسته و در خور احترام و با این زبان عاریتی، بر صحنه جدید تاریخ ظاهر شوند. " (هجدهم برومر لونی بناپارت، ترجمه باقر پرهام، ص ۱۱)

۳ - اما بنیان‌های این سمت‌گیری و افق سیاسی که به شکل نهایی و ساختارمند به عنوان پدیل یا آلترناتیو سیاسی پدیدار می‌گردد، چیست و چگونه ایجاد می‌شود؟ فرآیندی که به این بنیان‌ها منتهی می‌شوند و سطح معینی از خودآگاهی و آگاهی عام و یا طبقاتی را تولید می‌کنند، کدام هستند؟

بر مبنای آن چه که در قسمت پیش گفتیم و سخن مارکس را برای روشنی بیشتر نقل کردیم اکنون می‌توانیم بر عمل‌های ذیل به عنوان برخی از مهم‌ترین این بنیان‌ها تاکید کنیم:

تاریخ افواهی، حوزه‌ی افواهی، تجربه تاریخی، آن چه که توده‌ها در مجموع نسبت به تاریخ خود قضاوت می‌کنند مثبت یا منفی، این تاریخ معمولاً حوزه معاصر را در بر می‌گیرد و به خاطرات و تجربه‌های مستقیم زحمتکشان طی دو، سه و یا چهار نسل محدود می‌گردد. مثلاً در ایران این عامل‌ها با رجوع به خیزش توده‌ای آبان ۹۸ و دی ماه ۹۶، جنبش اعتراض به نتایج انتخابات ۸۸، اعتراض دانشجویی ۷۸، تجربه‌ی قیام ۵۷، کودتای سال ۳۲، مصدق و جنبش ملی الخ... رویدادهای مهمی در حافظه‌ی تاریخی نسل‌های متوالی است. این انباشت تجربی و حافظه و انگاشت تاریخی، در جنبش کنونی به صورت یکی از انفجاری‌ترین موج‌های قدرتمند و انقلابی، می‌رود تا پروژه ناتمام محو استبداد و دیکتاتوری و استقرار جامعه‌ی مدرن و دموکراتیک را برای اولین بار در تاریخ ایران رقم بزند.

واقع بینی عملی، نگاه به هم اکنون، حوزه‌ی امکانات، تجربه زندگی، شکست‌ها و پیروزی‌ها، همه‌ی این‌ها این حقیقت را بیان می‌کند که در روان شناسی توده‌ها در شرایطی که وارد دوره انقلابی می‌شود، آنان در همراهی با یک جنبش، یک اعتراض و مبارزه، علاوه بر تاکید بر منافع فردی و بلاواسطه و صنفی، به صرف مبارزه و اعتراض به آن نگاه نمی‌کنند بلکه پیروزی و نتیجه‌گیری از مبارزه برای آن‌ها در درجه اول اهمیت است. این که یک جنبش گسترده نمی‌شود صرفاً به ترس و نگرانی از سرکوب پلیسی نیست بلکه از امکان پیروزی در آن نیز به طور اساسی ارزیابی به عمل می‌آورند. افق پیروزی و پیشرفت و عقب راندن دشمنان طبقاتی است که جنبش را از حالت تدافعی به حالت تهاجمی در آورده و در اندک زمانی شمار مبارزان و معترضان را به ده‌ها و صدها برابر افزایش می‌دهد.

دستگاه‌های ایدئولوژیک مرجع، دین و مذهب و مرجعیت‌های دینی، رسانه‌های دولتی و مخالف، رسانه‌های عمومی رسمی (رسانه‌ی به اصطلاح مستقل جهانی-رسمی)، نظام آموزشی، قوانین و احکام و مقررات حاکم، احزاب سیاسی، سازمان‌های حرفه‌ای و صنفی، ان جی او‌ها یعنی سازمان‌های مردم‌نهاد، فرهنگ عمومی، فرهنگ عامه و بسیاری عامل‌های دیگر از این دست، بخش پوشیده تری از مکانیسم‌های امر خود آگاهی توده‌ها و طبقه کارگر است که فهم نسبی بر این مجموعه‌ی بسیار متضاد و ناهمگون و نامتوازن، کار را بر مفسران و تحلیلگران دشوار و پیش بینی آینده را برای بازیگران و فعالان عرصه‌ی سیاست و قدرت ناممکن می‌سازد.

روند شکل‌گیری آگاهی طبقاتی را از نزدیک تر مورد بررسی قرار می‌دهیم. این مقوله در اساس به آگاهی طبقاتی کارگران در شرایط اقتصاد متحول و پیشرفته سرمایه داری مربوط می‌شود؛ دوره‌ای که در جامعه همه‌ی سازوکارهای اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی بر مبنای اصل سودآوری، بازار، تولید و مبادله‌ی کالایی و به طور کلی کالایی شدن همه‌ی محصولات جامعه - منهای بخش خود مصرفی تولید خرد - به گردش در می‌آید و همه‌ی

ارزش‌های تولیدی در جامعه براساس نرخ مبادله، قیمت‌های نسبی و ارزش‌گذاری بازار سنجید می‌شود. در چنین جامعه‌ای الزاما با دو طبقه‌ی بزرگ مواجه می‌شویم: اقلیتی شامل طبقه‌ی فرادست و استثمارگر شامل سرمایه‌داران و ملاکان که طبقه‌ی حاکم و دولت و دستگاه‌های حکمرانی را تشکیل می‌دهند و یا در زیر چنگ خود دارند و اکثریت جامعه شامل انبوه کارکنان مزدی و زحمتکش‌ان شهر و روستا که چیزی جز نیروی کار خود برای عرضه و فروش در اختیار ندارند.

روند شکل‌گیری آگاهی طبقاتی بنابراین جریانی است که طی آن کارگران به این مناسبات طبقاتی پی می‌برند. به علاوه پی بردن و باور داشتن و تلاش کردن برای سیستم و مناسبات و بدیلی که نفی این شرایط استثمارگرانه باشد: جامعه‌ای فاقد آرایش و شکاف طبقاتی و استثمار و نابرابری و بی‌عدالتی. بنا به فرض ما این جامعه را در صورت پیشرفته و تکامل یافته‌اش که ضرورتاً متضمن آزادی و برابری بدون قید و شرط است، سوسیالیسم می‌نامیم. حاکمیت شوراهای زحمتکش‌ان و تولیدکنندگان هم‌بسته و مداخله‌گر و تصمیم‌گیرنده در کلیه بخش‌ها و نهادهای اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، تنها صورت ساختاری مناسب برای این دوران می‌باشد.

کاوه دادگری Kavedadgari@gmail.com

۲۰۲۲/۱۰/۱۷